جادوگر کلمات

شاه کرنش کنان می‌کُشد ۹ جُستار زندگی‌نامه‌وار از هرتا مولر است

مرور

مهرداد دیلمی
روزنامه‌نگار

دوران دیکتاتوری نیکولای چائوشسکو که ریشارد کاپوشچینسکی (نویسنده، شاعر و عکاس لهستانی) از او با عنوان «دراکولای کمونیست» یاد می‌کند، تار و پود سرخ آثار هرتا مولر را درهم تنیده است. از این‌رو است که مولر گفته: «ادبیات همیشه سر از جایی درمی‌آورد که انسان‌ها در آن‌جا مورد ظلم و ستم قرار گرفته باشند... دوران دیکتاتوری را من انتخاب نکردم، بلکه مثل بختک به روی ما افتاد و به جان و روانم خلید.»

سال ۲۰۰۹ کمیته نوبل ادبیات اعلام کرد: «نوبل ادبیات به هرتا مولر تعلق می‌گیرد، کسی که با تمرکز بر شعر و نثر ساده، دورنمای زندگی کسانی را که زندگی‌شان مصادره شده به تصویر کشیده است.» اعطای نوبل ادبیات به مولر تقریباً هم‌زمان با بیستمین سال فرو ریختن دیوار برلین بود و بسیاری این تقارن را دارای بار استعاری عمیقی دانستند و به آن واکنش مثبت نشان دادند. «سرزمین گوجه‌های سبز» معروف‌ترین کتاب او در ایران است که ابتدا با ترجمه درخشان زنده‌یاد غلامحسین میرزاصالح و توسط نشر مازیار منتشر شد و پس از اینکه هرتا مولر نوبل ادبیات گرفت، ترجمه‌های دیگری هم از آن منتشر شد اما هم‌چنان ترجمه میرزاصالح بهترین ترجمه این رمان است و تاکنون بیش از ۲۰ بار تجدید چاپ شده است.

«شاه کرنش کنان می‌کشد» نُه جُستار زندگی‌نامه‌وار از هرتا مولر است که نشر برج آن را با ترجمه امیر معدنی‌پور منتشر کرده است. نسخه اصلی این کتاب که تصویری تکان‌دهنده از زندگی تحت حکومت دیکتاتوری چائوشسکو ارائه می‌دهد، سال ۲۰۰۳ منتشر شد.

رنج زبان

هرتا مولر، ۱۷ اوت ۱۹۵۳، چند ماه پس از مرگ ژوزف استالین (۵ مارس ۱۹۵۳)، در روستایی آلمانی زبان در غرب رومانی، به دنیا آمد. با مرگ دیکتاتور شوروی بذر خودکامگی و سرکوب در کشورهای زیر نفوذ شوروی از جمله رومانی همچنان میوه‌های تلخ می‌داد و بر سر انبوه رنجبران سایه‌ای سنگین می‌گستراند. خانواده مولر از اقلیت آلمانی زبان رومانی بودند؛ مادرش از بازماندگان اردوگاه کار اجباری نیروهای شوروی بود و پدرش راننده‌ای اغلب سیاه‌مست. پدربزرگش زمانی کشاورز و تاجر ثروتمندی بود اما حکومت کمونیستی چائوشسکو اموالش را مصادره کرده بود و خانواده در تنگ‌دستی روزگار می‌گذراند. هرتا در سرایی غم‌زده از آب وگل درآمد و برای ادامه درس به شهر رفت و این بار در میان بچه‌های شهری در اقلیت بود؛ با گذر از رنج کودکی و نوجوانی به راه پرخار بزرگ‌سالی پا گذاشت.

مولر در جستار اول «شاه کرنش کنان می‌کُشد» درباره گذار از روستا به شهری و شکاف و چالش زبانی آن می‌نویسد: «کسی که مانند من از روستایی دورافتاده در رومانی با زبان شکسته‌بسته آلمانی به شهری با زبان رسمی رومانیایی برود، کارش زار است. در دو سال اول آمدنم به شهر، برایم یافتن خیابان درست در منطقه‌ای ناآشنا راحت‌تر بود از یافتن واژه درست در زبان رسمی. نسبتم با زبان رومانیایی مانند نسبتم با پول توجیبی‌ام بود و گاهی هم که کالایی در فروشگاه چشمم را می‌گرفت پول توی جیبم کفاف خریدش را نمی‌داد. برای گفتن حرفم باید واژه‌های مناسب خرج می‌کردم حال آنکه بسیاری از واژه‌ها را بلد نبودم و همان‌ها را هم که بلد بودم به‌موقع به ذهنم نمی‌رسیدند... تا امروز یک جمله رومانیایی هم در کتاب‌هایم ننوشته‌ام. البته زبان رومانیایی همواره به موازات آلمانی در نوشتن همراهی دارد زیرا جلو چشمم پا گرفته.» مولر در ادامه درباره نخستین کتابش می‌نویسد: «در نخستین کتابم که درباره دوران کودکی در روستایی در ناحیه بانات بود، انتشارات رومانیایی، سوای سانسورهای دیگر، حتی کلمه چمدان را حذف کرد. این کلمه حساسیت‌زا شده بود زیرا حرف از مسأله مهاجرت اقلیت آلمانی قدغن بود. این قبیل دست‌اندازی‌ها کلمات را به بند می‌کشند و در پی آن است که درک درون‌ماندگارِ واژگانی زبان را از میان بردارد.» مولر پس از دریافت نوبل ادبیات هم در سخنانی گفت هنگام نوشتن اولین کتاب‌هایش مجبور بوده در جنگل‌هایی دورافتاده با ویراستار آلمانی‌اش دیدار کند تا کسی گفت‌وگوهای آنها را نشنود. انتشار کتاب اولش حتی با واکنش منفی شدید همسایگان روستایی‌اش مواجه شد: «مردم روستا پس از چاپ نخستین کتابم وقتی مرا در خیابانی از شهر می‌دیدند توی صورتم تف می‌انداختند. جرأت نمی‌کردم به روستا بروم. پیرایشگر روستا که آن موقع نود ساله بود به پدربزرگم که سالیان سال هر چند هفته یک بار پیشش می‌رفت، گفته بود دیگر موهایش را نمی‌زند. کشاورزان خوش نداشتند با مادرم سوار تراکتور یا گاری شوند. او را به مزرعه بی‌کران ذرت راندند و به سبب داشتن دختری چشم سفید تنهایش گذاشتند. او هم به حال تنهایی بچگی‌های من افتاد اما به دلیلی دیگر. در شهر به دیدنم آمد. کوشید سرزنشم نکند اما گریه‌کنان گفت: روستا را به حال خودش بگذار. نمی‌توانی درباره چیزهای دیگر بنویسی؟ من ناچارم آنجا زندگی کنم نه تو.» کارگزاران حکومت هم او را از کار مترجمی و آموزگاری انداختند و گذران زندگی را بر او دشوار کردند. با تهدیدهای مدام سرانجام هرتا مولر با هزار دردسر به آلمان مهاجرت کرد اما مهاجرت درمان دردها نبود و بر رنج‌هایش افزود. با این حال در آلمان جدی‌تر به نویسندگی پرداخت و مقاله و رمان و متن ادبی نوشت. زندگی در نظام دیکتاتوریِ رومانی زخم‌های کاری و درمان‌ناپذیر بر جانش زد و او را وادار به نوشتن و واشکافی همان زخم‌ها کرد تا از این راه بتواند حتی شده اندکی از رنج خود بکاهد.

> هرتا مولر در جستارهای کتاب «شاه کرنش کنان می‌کشد» با زبانی ساده و استعاری از رنج‌های خود و دیگر دگراندیشان تبعیدی و مهاجر و تمامی ستمدیدگان قربانی حکومت خودکامه می‌گوید و بی‌پیرایگی گفتارش همدلی خوانندگان را برمی‌انگیزاند

ریختن کلمات روی زمین

هرتا مولر در جستارهای کتاب «شاه کرنش کنان می‌کشد» با زبانی ساده و استعاری از رنج‌های خود و دیگر دگراندیشان تبعیدی و مهاجر و تمامی ستمدیدگان قربانی حکومت خودکامه می‌گوید و بی‌پیرایگی گفتارش همدلی خوانندگان را برمی‌انگیزاند. جُستارهای هرتا مولر به مضامینی چون دیکتاتوری و سرکوب، ترس و پارانویا، از دست دادن هویت و مقاومت پرداخته است. مولر در این جُستارها از زبانی شاعرانه و استعاری استفاده می‌کند تا فضای خفقان‌آور رژیم را به تصویر بکشد. شخصیت‌های روایت‌شده افرادی معمولی هستند که در شرایطی غیرمعمولی قرار گرفته‌اند. این کتاب به بررسی تأثیرات روانی و اجتماعی دیکتاتوری بر افراد می‌پردازد و تصویری قدرت‌مند و تأثیرگذار از زندگی تحت حکومت دیکتاتوری ارائه می‌دهد. مولر از دل رنج‌های خود و دگراندیشانِ تبعیدی و قربانی خودکامگی، تقابل فردیت و سیستم‌های تمامیت‌خواه را به تصور می‌کشد و از همه مهمتر نشان می‌دهد چگونه زبان نیز به ابزاری برای سرکوب و درعین حال چراغی برای رهایی و ایستادگی تبدیل می‌شود و می‌نویسد: «اگر بخش عمده زندگی بلنگد، کلمات هم می‌ریزند روی زمین. من به چشم خود دیدم کلماتی که داشتم ریختند. ریختن‌شان را دیدم و مطمئن شدم کلماتی که نداشته‌ام هم با کلماتی که داشته‌ام ریخته‌اند. کلمات دور از دسترس هم به روز کلمات در دسترس افتادند. سرگشتگی از جمله‌های بیانگرش می‌گریزد... با این همه آرزو داشتم «بتوان بیانش کرد»... اگر این آرزو نمی‌بود به جای نزدیکی به پیرامونم با آن بیگانه نمی‌شدم.»

هرتا مولر با اینکه راوی تلخی‌ها و سرکوب‌ها است اما در گوشه گوشه روایتش از طنز غافل نمی‌شود. به‌عنوان مثال در جایی که از نسبت اشیاء با شخصیت صاحب‌شان سخن می‌گوید، درباره اشیاء به‌جا مانده از پدرش می‌نویسد: «وقتی پدرم مرد بیمارستان، دندان مصنوعی و عینکش را داد به‌من. پیچ‌گوشتی‌های کوچکش توی کشوی آشپزخانه میان قاشق و چنگال‌ها بودند. مادام که پدر زنده بود مادر هر چند روز یک بار می‌گفت ابزار جایش توی کشو [آشپزخانه] نیست و پدر باید جابه‌جای‌شان کند. پس از مرگ پدر ابزارها سال‌ها همان‌جا ماندند. آن وقت دیگر دیدن پیچ‌گوشتی‌ها توی کشوی آشپزخانه به مذاق مادر بد نمی‌آمد. حال که دیگر صاحب پیچ‌گوشتی‌ها سر میز نمی‌نشست خوب بود دست‌کم ابزارش میان قاشق و چنگال‌ها باشد. به‌تدریج به دست‌های مادرم شرم خزید و به نظم و ترتیبش استثناهایی بزرگ‌منشانه. با خودم تصور کردم که اگر پدر باز سر میز می‌آمد حتی اجازه داشت به‌جای کارد و چنگال با پیچ‌گوشتی غذا بخورد.»

کلمات بریده‌شده و جمع‌آوری‌شده توسط هرتا مولر

قافیه‌بازی با روزنامه

یکی از عادت‌های جالب هرتا مولر جمع کردن بریده جملات روزنامه‌ها و کتاب‌ها و درست کردن کلاژ متنی از این بریده‌ها است. مولر درباره شروع و تداوم این عادت می‌نویسد: «در آغاز هدفم این بود که در سفرهای پرشمارم دوستانم را از حالم باخبر کنم و چیزی خاص در پاکت نامه بگذارم، چیزی به‌جای کارت پستال آن دیار... در قطار هنگام خواندن روزنامه روی مقوایی سفید، ترکیبی از کلمات و تصاویر را کنار هم می‌چسباندم و یا به یکی دو جمله بسنده می‌کردم... سپس شگفتی از اینکه کلمات بی‌بنیادروزنامه چه چیزهایی می‌توانند ببافند کار را به قافیه‌پردازی کشاند. مدت‌ها بود در خانه هم که بودم کلمه‌ها را از روزنامه‌ها می‌بریدم، بعد دیدم کلمات بی‌اختیار روی میزند. نگاه‌شان می‌کردم و با حیرت می‌دیدم بسیاری‌شان آهنگ دارند. با اعتمادی که به قافیه‌های تئودور کرامر و اینگه مولر داشتم، قافیه‌هایی را برمی‌داشتم که برای پدیدآمدن‌شان هیچ تلاشی نکرده بودم و اتفاقی روی میز با هم جور درآمده بودند. این‌ها کلمه‌هایی بودند که بر اثرِ بودن در یک‌جا با هم آشنا شده بودند. نمی‌توانستم حذف‌شان کنم. این شد که رسیدم به ذوق قافیه‌پردازی.»

شاه کرنش کنان می‌کشد
نُه جُستار

- **نویسنده:** هرتا مولر
- **مترجم:** امیر معدنی‌پور
- **انتشارات:** نشر برج
- **تعداد صفحات:** ۱۶۰ صفحه
- **قیمت: ۱۵۵ هزار تومان**

محاکمه شاه با قافیه

هرتا مولر درباره این‌که چرا در نوشته‌هایش به‌جای «دیکتاتور» بیشتر از «شاه» استفاده می‌کند در حالی که واژه «شاه» طنین نرم‌تری از «دیکتاتور» دارد، می‌گوید این واژه از شطرنج پدربزرگش توی کله‌اش بود و بعد به نوشته‌هایش راه پیدا کرده و زمانی که شروع به بریدن واژه‌ها کرد، «شاه» هم همیشه بوده: «از همان اول یک کلمه شاه هم نبود که در یادداشت‌ها از قلم بیندازم. همیشه رویش خیره می‌ماندم. کلمه شاه را از همه نوشته‌ها بریده بودم. یک بار شاه‌های روی میز را شمردم بیست‌وچهار شاه کنار همدیگر بودند. گذاشتم یکی‌شان به یادداشتم راه بیابد. تا به یادداشت پا گذاشت قافیه‌پردازی آغاز شد. این نشان می‌داد که آدم می‌تواند با قافیه درآوردن شاه را به پاسخ‌گویی وادارد. می‌تواند شاه را مضحکه کند. قافیه، ضربان قلب شاه را بالا می‌برد حال آنکه خودش بانی بالا رفتن ضربان قلب بسیارانی بوده. قافیه راهی می‌گشاید به آشفتگی‌ای که شاه بانی‌اش بوده است. قافیه همزمان تکان می‌دهد و نظم می‌بخشد.»

پایداری خاموش

بازخوانی کتاب فلاکت روزمره از هرتا مولر

مونا محمدنژاد
روزنامه‌نگار

در تقویم جهان، زادروز برخی نویسندگان چیزی فراتر از یادآوری یک تاریخ ساده است؛ گاهی فرصتی است برای بازگشت به واژه‌هایی که رنج را به شعر بدل کرده‌اند. ۱۷ آگوست، زادروز هرتا مولر بود؛ نویسنده‌ای سرسخت، مهاجر و نوبلیست رومانیایی-آلمانی، که با نثری تیزبین و شاعرانه، صدای زندگی را در زیر سایه سرکوب و تبعید روایت کرده است. کتاب «فلاکت روزمره»، مجموعه‌ای از جستارها و سخنرانی‌های مولر، بازتاب همین زندگی‌هاست؛ بازتاب انسان‌هایی که در میانه ترس و سکوت، خانه را گم کرده‌اند، زبان را بازسازی کرده‌اند و برای حفظ کرامت انسانی در دل تاریکی، به واژه پناه برده‌اند. نشر اطراف به‌تازگی این کتاب را با ترجمه ستاره نوتاج منتشر کرده است. در این کتاب، آنچه «تبعید» نام گرفته، نه فقط ترک جغرافیا که گسست از حافظه، تاریخ و زندگی عادی است. خنده، آب‌نبات، کبریت، یا پوست روباه، در نگاه مولر فقط اشیاء نیستند؛ روایت‌هایی هستند از زندگی‌هایی معمولی که به میدان مین بدل شده‌اند.

صدای غمناک مهاجرت

هرروز، کسی چمدانی برمی‌دارد و تلاش می‌کند خاطرات ریز و درشت خوش و ناخوشش را در آن جای دهد؛ آن‌قدر که مشمول اضافه‌بار نشود. این تجربه مکرری است که هرروز، از نزدیکان‌مان کسی دور می‌شود، آن‌قدر دور که نمی‌توانی سوار اتوبوس شوی، صبح زنگ در خانه‌اش را بزنی و خودت را به یک چای گرم روی کاناپه‌اش دعوت کنی؛ آن‌قدر دور که وقتی مادرش می‌میرد، نمی‌تواند کمتر از یک روز خودش را به تشییع او برساند. آن‌قدر دور که دعوت به یک جشن خانوادگی، یک آرزوی دست‌نیافتنی می‌ماند. و ناگهان می‌بینی سال‌ها گذشته است، دوستان و آشنایانی داری که فقط تصویری از آن‌ها در آلبوم خانوادگی نشسته و مدتی است حتی صدای‌شان را نشنیده‌ای.

تاریخ پر است از صدای پای انسان‌هایی که از وطن خود رانده شده‌اند؛ از گریزندگان مقابل هجوم مغول گرفته تا کسانی که از مقابل ماشین جنگی آلمان هیتلری گریختند و به قاره‌ها و کشورهای دیگر پناه بردند. میلیون‌ها انسان در تبعید، مهاجرت کرده یا هر عنوان دیگری که برای دوری از وطن می‌توان بر زبان آورد، تبدیل شده‌اند به ملغمه‌ای از دلتنگی، تنهایی، پناه بردن به سکوت و تخیل. صدای غم را می‌توان در آهنگ صدای پای مهاجران به‌وضوح و رسا شنید. این درد و فاصله را در قلم شاعرانه هرتا مولر باز می‌توان جست؛ همان زنی که سال‌های جوانی‌اش را زیر یوغ و وحشت پلیس امنیتی رومانی و رژیم چائوشسکو گذراند. سال‌هاست چائوشسکو در گور خفته اما مولر به سرزمین خود بازنمی‌گردد ولی گویی زبان و روحش آنجا مانده و از روایت بازنمی‌ماند. مولر با خاطراتش، همان‌ها که در زبان شاعرانه‌اش غوطه‌ور است به مرور تاریخ می‌پردازد و آنچه را در سایه‌های دوری، سکوت و شکنجه شکل گرفته، به تصویر می‌کشد.

پیوندی میان گذشته و اکنون، میان آوارگی و معنا

«فلاکت روزمره» تنها درباره یک زن، یک کشور یا یک رژیم نیست. درباره انسان‌هایی است که با تکه‌تکه‌های واژه، تلاش می‌کنند پیوندی میان گذشته و اکنون، میان آوارگی و معنا، برقرار کنند. در جهانی که حقیقت با رسانه تحریف شده و شادی بر بیلبوردها سنجاق می‌شود، صدای کسانی که از میان خاموشی و سانسور، کلمه را چون چاقویی برای باز کردن راهی به بیرون به کار می‌گیرند، اهمیتی دوچندان می‌یابد. «فلاکت روزمره» یادآور همین پایداری خاموش است. این کتاب روایتی است از زیستن در شرایط سلطه، از تجربه تبعید و آوارگی، و از قدرت مخرب در عین‌حال شکننده دیکتاتوری. مولر در این مجموعه، فلاکت را نه امری اتفاقی یا شخصی، که وضعیتی فراگیر و نظام‌مند تصویر می‌کند. در دنیای او، خودکامگی صرفاً به حذف یک مخالف سیاسی بسنده نمی‌کند، بلکه حافظه‌ها را پاک می‌کند، معناها را تحریف و روابط انسانی را از بُن تغییر می‌دهد. در این میان، تبعید نه فقط به معنای ترک جغرافیای مادری، که تجربه‌ای از گسست کامل با تاریخ، زبان، جامعه و حتی خویشتن است. اما آنچه مولر را از بسیاری دیگر متمایز می‌سازد، شیوه پرداختن او به این فلاکت است. او از توصیف‌های کلی و تکراری پرهیز می‌کند. در عوض، جهان دیکتاتوری را از خلال جزئیات به‌ظاهر بی‌اهمیت روزمره می‌کاود: آب‌نباتی که طعم خوش ندارد، کبریتی که جرقه نمی‌زند، پوست روباهی که به نشان تهدید آویزان شده است. او اشیاء را چون حاملان خشونت معرفی می‌کند. نشان می‌دهد چگونه سرکوب، حتی بر اشیای بی‌جان نیز مهر سلطه می‌زند.

> «فلاکت روزمره» نه حماسه می‌سازد، نه به افسانه‌سازی از مقاومت علاقه دارد. انسان‌هایش پیروز نمی‌شوند، بلکه صرفاً دوام می‌آورند. روایت‌ها در ستایش بقا هستند، نه در ستایش پیروزی

طنز ابزاری برای مقاومت

یکی از درخشان‌ترین مفاهیم در «فلاکت روزمره»، جایگاه طنز است؛ نه طنز سرگرم‌کننده یا تمهیدی ادبی، بلکه طنزی به‌غایت جدی، تیره و گاه خطرناک. مولر نشان می‌دهد طنز مردمی، برخلاف طنز رسمی که با تبلیغات و جشنواره‌های رنگارنگ منتشر می‌شود، ابزاری برای مقاومت است. در جهانی که هر لبخند واقعی تهدید به شمار می‌رود، کنایه‌های پیچ‌پیچ‌وار در صف نانوایی، تمسخر لقب‌ها و شعارها، به شکلی از اعتراض درمی‌آید. این طنز، از جنس خنده و شادی نیست، بلکه از درد زاده شده، از ضرورت بقا در فضایی که حقیقت تاب‌آوردنی نیست. برخلاف شادی مصنوعی دیکتاتورها که نمایش اطاعت است، طنز مردم گفت‌وگویی است در سایه ترس، شکلی از بقا که گرچه قدرت را سرنگون نمی‌کند اما آن را به سخره می‌گیرد.

در روایت مولر، تبعید هرگز صرفاً داستان مهاجرت نیست. تبعید بیرونی، با تبعیدی درونی همراه است. انسان‌هایی که در سرزمین خود باقی می‌مانند اما ناگهان می‌فهمند که دیگر به جغرافیای‌شان تعلق ندارند. زبان، دیگر زبان آنها نیست. تاریخ، در حال بازنویسی است و همسایگان یکی‌یکی ناپدید می‌شوند بی‌آنکه کسی بپرسد چرا. این‌ها مظاهر آن چیزی است که می‌توان آن را «فلاکت روزمره» نامید: فرسایش تدریجی حس تعلق، بی‌ثباتی روانی و در نهایت احساس فروریزی جمعی. مولر این فلاکت را بدون هیاهو تصویر می‌کند؛ او با سکوت، تردید و اشیای ساده‌ای که ناگهان سنگین و سیاسی شده‌اند، کاری می‌کند که مخاطب در دل ماجرا بایستد. نه به‌عنوان ناظر، بلکه به‌مثابه کسی که باید تصمیم بگیرد: در برابر این وضعیت، ایستادگی خواهد کرد یا به جمع خاموشان خواهد پیوست.

زبان خانه هویت

زبان، در آثار مولر، صرفاً ابزار بیان نیست؛ بخشی از خانه، بخشی از هویت است. گم‌کردن زبان مادری، یا تحمیل زبانی که حامل خشونت است، بخشی از استراتژی قدرت‌های خودکامه برای بازتعریف فرد است. در برابر این روند، نویسنده تلاش می‌کند تا زبان را بازپس گیرد، با خیال، با شوخی و با بازآفرینی واژه‌ها. او حتی نشان می‌دهد بازنشستن در راه‌پله و ورق زدن واژه‌نامه، می‌تواند شکلی از مقاومت باشد؛ فعلی برای زنده نگه داشتن معنا در جهانی که می‌کوشد واژه‌ها را خنثی کند. واژه‌ها، اگرچه زیر ضربه سانسور فرسوده‌اند اما همچنان ابزار بازسازی‌اند؛ بازسازی حافظه، هویت و حتی آینده‌ای که هنوز نیامده. «فلاکت روزمره» نه حماسه می‌سازد، نه به افسانه‌سازی از مقاومت علاقه دارد. انسان‌هایش پیروز نمی‌شوند، بلکه صرفاً دوام می‌آورند. روایت‌ها در ستایش بقا هستند، نه در ستایش پیروزی. در این روایت‌ها، مقاومت به معنای سخنرانی یا شعار نیست، گاه فقط به معنای بلند نشدن از صندلی، به معنای حفظ یک واژه، یا خنده‌ای است که در گوشه‌ای فروخورده می‌شود. مولر بر قدرت انسان برای از هم نپاشیدن تأکید دارد. یادآور می‌شود که در ورای سیستم‌های نظارتی، تبعیدها و تبلیغات رسمی، هنوز انسان‌هایی هستند که می‌توانند معنا را بازآفرینی کنند. این معنا، شاید به تغییرات سیاسی بزرگ منجر نشود اما می‌تواند زیستن در جهان وارونه را ممکن کند. «فلاکت روزمره» تنها درباره گذشته نیست. در جهانی که بار دیگر حقیقت به‌راحتی قربانی می‌شود، که قدرت میل دارد تاریخ و زبان را به میل خود بازنویسی کند، این کتاب آینه‌ای است برای نگریستن به شکنندگی انسان و در عین حال به تاب‌آوری عجیب او. در پایان، آنچه باقی می‌ماند نه نفرت است و نه امیدهای ساده‌انگارانه، بلکه پایداری است. پایداری کسانی که با اشیاء، با واژه‌ها و با خنده‌ای تلخ، هنوز ایستاده‌اند.

کتاب «فلاکت روزمره» گزیده‌ای است از مجموعه‌ای که به مناسبت هفتادسالگی هرتا مولر منتشر شد و دربرگیرنده سخنرانی‌ها و جستارهایی از دو دهه فعالیت فکری و ادبی اوست. این کتاب شامل شش متن مستقل است که به مضامینی چون کرامت انسانی و آزادی، تجربه تبعید و فرار، گم‌کردن زبان مادری و رها شدن در سرزمینی بیگانه، مفهوم خانه و دلتنگی برای وطن، بحران اگزیستانسیال و همچنین قدرت شوخی و خنده می‌پردازد؛ مضامینی که همگی ریشه در زیست روزمره زیر سایه نظام‌های سرکوبگر دارند.

فلاکت روزمره

درباره ترس و شوخی در زمانه تاریک

- **نویسنده:** هرتا مولر
- **مترجم:** ستاره نوتاج
- **انتشارات:** نشر اطراف
- **تعداد صفحات:** ۱۲۸ صفحه
- **قیمت: ۱۷۷ هزار تومان**